

داستان خارانندن پشت شیر

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان خارانندن پشت شیر

برگرفته از کتاب « پیمانان و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

گر تویی تقلید از او واقف شوی
بی نشان از لطف، چون هاتف شوی

۵۱۲/۲

داستان خارانندن پشت شیر

(دفتر دوم - از بیت ۵۰۳)

یک نفر روستایی، شب هنگام، گاو خود را در آخور بست. شیر آمد و گاورا خورد و خود بر جایش نشست. ساعتی بعد، روستایی به سراغ گاو خود آمد تا سری به او بزند. شب بود و تاریک. روستایی به گمان این که گاو است نوازشش کرد. به پشت و پهلو و بالا و پایین شیر دست مالید و آن را خاراند. شیر با خود گفت: اگر هوا کمی روشن بود و این ابله می دانست که به من دست می مالد، از ترس می مُرد.

شرح مختصر نمادها و رمزها

مولوی در انتهای داستان پیش (زاهدی که بسیار می گریست) در مورد این که گریه در راه حق، یکی از شیوه های عملی تمرکز به ذات پروردگار است، سخن گفته بود. اما تأکید کرده بود که گریه های اکثر کسان برای کسب

چیزهایی است که به درد نفس می خورد و این نوع گریه چیزی جز تقلید از گذشتگان نیست. این تقلیدها مانند سدی است که در طول هزاران سال زندگی انسان در این کره خاکی، جلوی تکامل او را گرفته و مانع نزدیکی او به خدا شده است. با آن که مُقلِّد از ثواب بی بهره نیست و دعا های حتی زبانی (نه از سوز دل) او در درگاه خدا به حساب می آید و پاداش می گیرد، اگر می خواهی به حق و حقیقت بررسی، باید این بارهای طاقت فرسایی را که گذشتگان بر شانه ی تو گذارده اند (باور های کهن و تقلیدی) را بر زمین بیاندازی و خود تحقیق کنی. خود به بررسی مجدد پردازی و درستی و نادرستی آن ها را خود بیایی. زیرا:

از مُحَقِّق تا مُقَلِّد فرق هاست

کاین چو داوُد است و، آن دیگر صداست^۱

منبع گفتار این، سوزی بُود

^۱ - اشاره است به صدای جاودانه ی حضرت داود که بنا به روایات: لحنی به غایت خوش و آوازی دلنشین داشت. معنی بیت: محقق کسی است که خود به حقیقت رسیده و بیان او مانند نوای حضرت داود اصیل است و در کوه طنین انداز می شود. اما مقلد مانند همان کوه است که کارش فقط انعکاس صدای خوش داود است.

و آن مُقلد، کهنه آموزی بُود^۱

۴۹۳/۲

هم مقلد و هم محقق مانند گدا هایی هستند که از
خدا درخواست یاری می کنند اما تفاوت این دو بسیار زیاد
است. چون:

آن گدا گوید خدا، از بهر نان

مُتقی گوید خدا، از عین جان

۴۹۸/۲

اما اگر آن گدای نان و روزی که مدام خدا خدا می
گوید، از عظمت خدا آگاه بود، در برابر چشمان او هیچ چیز،
چه کم و چه زیاد ارزشی نداشت و قالب فانی او در نور خدا
ذَرّه ذَرّه می شد:

گر بدانستی گدا از گفت خویش

پیش چشم او نه کم ماندی، نه بیش

سال ها گوید خدا آن نان خواه

^۱ - در گفتار و آواز حضرت داود، سوز دل و اخلاص است اما گفتار مقلد جز سخنان کهنه و تکرار همان آواز، البته بدون اخلاص و سوز دل، چیزی نیست.

همچو خر، مُصَحَف کَشَد از بهر کاه^۱

گر به دل در تافتی گفت کَبَش

دَرّه دَرّه گشته بودی قالبش^۲

۴۹۹/۲

با این بیان است که ظاهراً مولوی به یاد همین داستان «خاراندن پشت شیر» می افتد و آن را نقل می کند. در این داستان، روستایی، نماد آن انسان ساده دل و مُقَلّدی است که پیشینیان و مربیان او مفهوم خدا را مانند گاو شیرده برای او ترسیم کرده اند و اگر دستی از نوازش بر سر و بدن او می کشد و خدا خدا می کند، برای این است که از شیر دادن باز نماند. (و بیشتر این که شیر زیادتری برای او تولید کند). پس خدا برای او حکم گاو شیرده را دارد. هر زمان که به آخُور رفته، گاو را دیده و اکنون نیز در تاریکی و جهل خود، شیر را به جای گاو گرفته و به امید شیر و گوشت او به نوازشش

^۱ - مُصَحَف: بطور کلی به معنی کتاب است. اینجا به معنی کتاب خدا(قرآن) آمده. انسانی که برای روزی و نان، سال ها خدا خدا می کند، مانند خری است که برای به دست آوردن کاه، قرآن را بر دوش کشیده است.

^۲ - اگر از آنچه با زبانش می گفت، نوری بر دلش می تابید، هستی اش از آن نور ذره ذره می شد. اشاره است به آیه ی ۲۱ سوره حشر قرآن مجید: «اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، می دیدی که آن را نیایش کرده و از ترس خدا پاره پاره می شده و این داستان را بیان می کنیم برای مردم که تأمل کنند.»

پرداخته است. اگر او می دانست که بجای گاو، با وجود واجب الوجود که هیبت صدها هزار شیر را دارد، همدم شده، از ترس هلاک می شد.

حق همی گوید که: ای مغرور کور
نه ز نامم پاره پاره گشت طور^۱؟ ...
از پدر، وز مادر این بشنیده ای
لاجرم غافل در این پیچیده ای
گر تو بی تقلید ازو واقف شوی
بی نشان از لطف، چون هاتف^۲ شوی

۵۰۸/۲

^۱ - اشاره است به آیه ی ۱۴۳ سوره ی اعراف در قرآن مجید: «و چون قوم (بنی اسرائیل) تقاضای دیدن خدا را کردند، موسی (ع) با هفتاد نفر از بزرگان قومش، (که انتخاب شده بودند) وقت معین به وعده گاه آمد و خدا با وی سخن گفت و موسی (به تقاضای جاهلانه ی قوم خود) عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که (بی حجاب) جمال تو را مشاهده کنم. خدا در پاسخ فرمود که مرا هرگز نخواهی دید (آن ترانی)، و لیکن در کوه بنگر، اگر کوه طور (با همه ی صلابت خود، هنگام تجلی من) بجای خود برقرار تواند ماند، تو نیز مرا خواهی دید. پس آنگاه که تجلی خدا بر کوه تابش کرد، کوه متلاشی شد و موسی (ع) بیهوش افتاد. سپس به هوش آمد و عرض کرد خدایا تو منز و برتری (از رؤیت جسمانی و همچنین اندیشه)، به درگاه تو توبه کردم...»

^۲ - هاتف: فرشته ی آواز دهنده ای از غیب.